

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَلَّهُ فَيُعْطِينِي وَ إِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي.»

حمد اختصاص به خدای متعالی دارد از این نقطه نظر که هرگاه از او طلب قضاء حاجتی را بکنم به من عطا می کند. درخواست کنم به من عطا می کند. وَ إِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي<sup>۱</sup>. ولی از این طرف اگر او از من درخواستی کند من بخل می کنم. بخیل هستم. یکی از صفات مستحسنة، صفت جود است. صفت جود از صفات مستحسن است. در همه ی اقوام و ملل به عنوان یک صفت پسندیده و یک ارزش مطرح است. و این مسئله از کجا ناشی می شود؟ علت استحسان این صفت چه چیز است؟ چرا این صفت، صفت مستحسنة است و بخل صفت قبیح است؟

جهتش این است که انسان نسبت به سایر افراد یک وجه اشتراکی دارد. این بطور کلی در همه ملل و در همه ی نحل، این مسئله قابل قبول و پذیرفته شده است که انسان نسبت به افراد و نسبت به سایر اشیاء اعم از حیوانات یا نباتات یک وجه اشتراکی دارد و آن وجه اشتراک عبارت است از حیات. انسان حی است. سایر افراد انسان هم حی اند. انسان حی است و حیوان هم حی است، نبات

---

<sup>۱</sup> دعای ابو حمزه ثمالی.

هم حی است، یک جهت حیات، ما به الاشتراک بین انسان و سایر افراد است و همان طوری که حقّ حیات برای انسان حقّ اوّلی و حقّ طبیعی او محسوب می شود حقّ حیات برای سایر افراد و برای حیوان و برای نبات هم حقّ اوّلی و طبیعی او محسوب می شود.

اگر انسان بدون جهت یک درختی را از زمین بکند و بیاندازد کنار و آن درخت خشک بشود، این مسئولیت دارد. انسان نمی تواند این کار را بکند، بدون جهت یک درختی را بکند. بدون جهت یک علفی را از زمین بکند و بیاندازد کنار خشک بشود، نمی تواند این کار را بکند، چون آن درخت حقّ حیات دارد، حقّ زندگی دارد. انسان بدون جهت یک حیوانی را بکشد یک بزی تو کوه دارد می رود همین طوری انسان او را بکشد. این نمی تواند، این حرام است. یک وقتی یک منفعت مفیده و مُحلّله بر



این مترتب است اشکال ندارد. اما اینکه صرفاً انسان یک بزی را می بیند توی کوه، خوشش می آید یک تیراندازی بکند، این حرام است کار حرام انجام داده و نمی تواند این کار را بکند.

شخصی مؤتقی نقل می کرد. می گفت در یکی از شهرستانها من یک وقتی در یکی از همین شهرستانهای اطراف قم بود، دوستانی داشت در یک اداره‌ای، در آن اداره کار می کرد یک وقتی، و آنها هم اهل کوه و کوهنوردی و کوهپیمایی و از این چیزها بودند، آن شخص رفیق می گفت یک مرتبه به اتفاق جمعی از دوستانم، ما رفتیم به این کوههای خرّم آباد. طرف کوههای خرّم آباد و آن طرفها می شود طرفهای بروجرد و خرّم آباد و آنجا. می گفت ده، دوازده نفر بودیم، می گفت حرکت کردیم به قصد بودن در کوه که یکی دو روز در آنجا بمانیم و بعد برگردیم. برگردیم همین جای فعلی مان، می گفت رسیدیم در مسیرمان به یک دو راهی که در آن دو راهی که وسطش یک دره بود و این دو راهی این طور جدا می شد از هم و بعد می رسید دوباره به یک راه. این جا یک دره‌ای عمیقی فاصله بود و این طرف پرتگاه، این طرف هم پرتگاه یک همچین دوراهی درست شده بود. چند نفر گفتند ما از این طرف می رویم، چند نفر هم گفتند ما از این طرف می رویم، دو دسته شدیم و حرکت کردیم آمدیم. می گفت در منتهی علیه بُعد از هم که قرار گرفتیم یک مرتبه متوجه شدیم، دیدیم آن افرادی که مقابل ما هستند دارند فریاد می زنند نگاه کردیم، دیدیم یک پلنگ، این بالای سر ما دارد حرکت می کند. یعنی از یک تخته سنگی، با ما دو متر بیشتر فاصله ندارد، یک پلنگ حسابی. می گفت دیگر مرگ را در جلوی چشممان ما دیدیم. این آمد و دور زد آن تخته سنگ را و آمد به طرف ما. دیگر قشنگ، حاضر و آماده. دیگر خلاصه می گفت همه تسلیم در برابر مشیت و عزرائیل را دیگر دیدند، نماینده‌ی عزرائیل. وکیل عزرائیل را، اینها همه وکلایش هستند، اینها همه جزء آلات و اسباب و ادوات حضرت عزرائیل اند دیگر.

می گفت دیگر عزم بر موت داشتیم، هیچ کاری نمی توانستیم بکنیم و اصلاً.... می گفت این بزرگوار آمد جلو و جلو، ولی خیلی عجیب بود و می گفت من ایستاده بودم. من نفر یکی، دوتا مانده به آخر بودم شش نفر بودند این آمد و همین طوری یک نگاه می کرد، رد می شد. می دید مأموریت دارد یا ندارد؟ دوباره می رفت خیلی عجیب، دوباره یک نگاه به نفر بعدی می کرد، رد می شد. هیچ کار نمی کرد. می گفت تا اینکه نوبت ما شد گفتم نه! الآن مثل اینکه، یک نگاه به ما کند ببیند ما بابش هستیم یا نه؟ خلاصه یک نگاه به ما کرد و باز هم رد شد دیگر می گفت ما همه‌ی پیغمبران را شفیع قرار دادیم. نمی دانم نذر کذا کردیم. می گفت یک چیز عجیبی هم بود. می گفت رفت تا رسید به این آخری،



می گفت به این آخری که رسید بعد یک نگاه به او کرد و رد شد، همین که این رد شد، رسیده بود سر یک نقطه‌ی پرتگاهی، همین این، می گفت این هم از باب خیلی خلاصه لوس گیری و خلاصه خیلی واقعاً دور از انسانیت و این‌ها. این آمد و در یک لحظه که این غفلت کرده بود، با پا محکم به این می زند و این را از این پرتگاه پرت می کند پائین، خب حالا رد شده رفته دیگر، دیگر به شما که کاری ندارد. دیگر چرا این طوری می کنید؟ خیلی پرتگاه عظیمی بود. می گفت این از آن بالا افتاد پائین و وقتی خورد می گفت ما صدای برخوردش را و آن صدا و ناله‌ای که کرد، می گفت همه جا پیچید. می گفت خیلی ما متأثر شدیم و گفتیم آخر حیوان دیگر کاری نداشت با تو، چرا این طوری کردی و فلان؟ بچه بازی! این می گفت اتفاقاً از این جریان یک سال گذشت.

می گفت سال بعد دوباره گفتیم همین موقع‌های رفتنش بود حالا تابستان بود بهار بود که خوب بود دوباره گفتیم که خب رفقا، جمع شوید دوباره برویم یک کوه. راه بیفتیم مثل پارسال. می گفت حرکت کردیم. آمدیم و رسیدیم به همان جا، دوباره گفتند خب دو قسمت شویم. مثل پارسال. یک قسمت از این ور بروند و یک قسمت از آن ور و بیش از یک نفر هم نمی توانست برود باید پشت سر هم بروند. می گفت دو قسمت شدیم آمدیم و رسیدیم به همان نقطه‌ای که این قضیه پارسال اتفاق افتاد، با یک غفلت یک مرتبه پای همین شخص پیچ خورد و از همان جایی که این پلنگ را انداخت از همان جا سقوط کرد. می گفت یک متر این ور و آن ور هم نبود. دقیق از همان جا. خب، این مال چه چیز است؟ این مال حساب است، حیوان، حیوان است. ولی بی جهت چرا این حیوان را می کشی؟ یک وقتی عقرب است و می خواهد بیاد به شما نزدیک شود خب در آنجا اگر غیر از کشتن راهی وجود ندارد خب باید آن حیوان را کشت اما اگر به جزء کشتن راهی برای نجات انسان وجود دارد خب انسان از آن راه استفاده می کند و آن حیوان را هم نمی کشد چون فطرت انسان حکم می کند که اگر برای انسان ادامه حیات او مقدور باشد انسان باید چکار بکند؟ او را در ادامه این حیات مساعدت کند. این اصل کلی در ارزش این مسئله است و اما نکته‌ای که در این جا از این بالاتر است، او این است که ما خود را در جایگاه عالم هستی ملاحظه کنیم و افراد و موجودات دیگر را در این جایگاه، در مقایسه با خود به حساب بیاوریم ما در جایگاه هستی عبد پروردگار هستیم، عبد خداوند هستیم افراد دیگر هم، این‌ها همه عبید هستند خداوند متعال نعمت خودش را بدون منت و بدون عوض در اختیار ما قرار داده است خدا وقتی که به ما نعمت می دهد در عوض خب چه گیر او می آید؟ چه منفعتی برای خداوند حاصل می شود؟ هیچ! منفعتی ندارد، پس این وصف رازقیت و وصف اعطاء و وصف رحمیت و رحمانیت از







پروردگار است از اوصاف جمالیه پروردگار است و آن عبد و آن بنده‌ایی به خداوند نزدیکتر است بر طبقه آنچه که شب‌های گذشته عرض شد که از اوصاف خداوند متعال نصیب او بیشتر باشد. روایتی هست گرچه سند آن روایت معلوم نیست. و ممکن است که کلام بزرگان باشد که می‌فرمایند تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ. به اخلاق خداوند متخلّق بشوید. نظیر این مسئله از پیغمبر اکرم روایت شده است که می‌فرماید: «لَيْسَ الْعِلْمُ فِي الثَّرِيَا حَتَّى يَصْعَدَ إِلَيْهِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ حَتَّى يَنْزَلَ إِلَيْهِ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيْنَ تَكُونُوا مِنْهُمْ»<sup>۱</sup> با قدری اختلاف در الفاظ. علم در ثریا و در آسمان نیست که شما صعود کنید و مُتَمَتِّع بشوید و یا در نُحُوم ارض نیست تا این که بروید پایین و آن را بدست بیاورید به اخلاق روحانین شما متخلّق بشوید از آن‌ها می‌شوید. اخلاق روحانین یعنی چه اخلاقی؟ یعنی آن صفاتی که لازمه‌ی تَجَرُّد و جودی يك متعین است لازمه تقرّب به حقّ است لازمه‌ی تقرّب به حقّ، تَخَلَّق به این اخلاق است، تَخَلَّق به این اخلاق است.

شما ببینید خداوند متعال از صفاتش چیست؟ رازقیت است، از صفاتش چیست؟ جواد است هُوَ الْجَوَادُ از صفاتش چیست؟ فیض است، فیاض از صفات پروردگار است از صفاتش چیست؟ اعطاء است هُوَ الْمَعْطَى، اعطاء. این‌ها از صفات پروردگار است این صفت، لازمه بساطت وجود است آن جودی که هیچ گونه تعیین ندارد و هیچ گونه محدودیتی ندارد چون صفات پروردگار صفاتی است که به اصل الوجود برمی‌گردد و چون وجود پروردگار وجود غیرمتعین و بَحْت و بسیط است پس صفات پروردگار به لحاظ نفس حقیقت وجود و نفس حقیقت هستی، ارزش پیدا می‌کند.

حالا هر کسی به هر مقداری که از نقطه نظر تجرّد و جودی، تجرّد او اکمل بود و اتمّ بود و اقواء بود این صفات جمالیه و جلالیه حق در وجود او چیه؟ اقواء است، این هست. و هر شخصی که از نقطه نظر حقیقت وجودی این در مرتبه بعیدتری قرار داشت از این صفات پروردگار چیه؟ ندارد و این یک محک است.

---

<sup>۱</sup> شرح اصول کافی (صدرا)، ج ۲، ص ۲۱۳: و فی بعض الکتب: یا بنی اسرائیل لاتقولوا العلم فی السماء من ینزل به و لا فی تخوم الأرض من یصعد به و لا من وراء البحار من ینزل به، العلم محصول فی قلوبکم تأدّبوا بین ینومی بأدب الروحانین و تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الصِّدِّیقِیْنَ أَظْهَرُوا الْعِلْمَ مِنْ قُلُوبِكُمْ حَتَّى یَغْطِیْکُمْ. التحقیق فی الإمامة و شئونها، ص ۱۲۴: و یقول النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): لیس العلم فی السماء فینزله علیکم و لا فی الأرض فیخرج إلیکم، ولکنّه مودع فی نفوسکم، تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِیْنَ یظْهَرُ لَکُمْ.





ببینید در مجلس امام حسین (ع) ما شرکت می‌کنیم روضه سیدالشهدا علیه السلام باعث نور است باعث زدودن و از بین رفتن کدورات است ذکر مبارک اباعبدالله علیه السلام موجب نزول رحمت است حالتی که برای انسان دست می‌دهد در آن مجلس، حالت رقت و انبساط است این‌طور نیست؟ این مال چیست؟ بخاطر ذکر است، بخاطر ذکر سیدالشهداء است در آن حال اگر بیایند از شما تقاضا کنند [که] آقا به یک فقیر کمک کنید خیلی راحت از جیبتان می‌دهید، خیلی راحت. حالا اگر بروید در یک جا که ذکر دنیاست، مسائل دنیا مطرح است می‌بینید حالت کدورت برای شما حاصل شد اگر یک فقیری بیاید می‌گویید برو پی کارت! همان فقیر اگر بیاید این کار را انجام می‌دهید. نماز می‌خوانید در حال نماز ذکر پروردگار است خود ذکر موجب رحمت است، موجب نور است می‌بینیم حالت انبساطی پیدا می‌شود حالت تجردی پیدا می‌شود. بعد از نماز یا در حین نماز اگر یک سائلی بیاید اگر یک شخصی [از] انسان تقاضایی کند اگر یک مسئله‌ای بخواهد انسان راحت او را انجام می‌دهد اما اگر وقتی که برود در کوچه و بازار و امثال ذلک و آن حال از بین برود انسان نمی‌تواند چرا؟ آنجا مقام، مقام روحانیت بود.

پس بنابراین، این مسئله‌ی نزدیک شدن به حق ... لذا خیلی این مطلب، مطلب مهمی است. این مسئله بسیار، مسئله مهم [ی] است که انسان در جریانات، کاری اول انجام بدهد که ارتباط خود را به آن وجود مطلق و به آن وجود تام قوی‌تر کند. بعد مشغول آن کار بشود. قضاوتی می‌خواهد بکند اول دو رکعت نماز بخواند بعد آن قضاوت [را انجام بدهد] نسبت به افراد، خیلی فرق می‌کند فرض کنید که یک کاری را می‌خواهد شروع کند که در آن کار ارتباط با مردم دارد، دکانش را می‌خواهد باز بکند برای کسب، از منزل اش می‌خواهد بیرون بیاید، اول دو رکعت نماز بخواند بعد برود و دکانش را برای کسب باز کند بعد برود سر کارش. این خیلی تأثیرش بیشتر است چرا؟ چون نماز موجب تقرب می‌شود و عملی که متعاقب با تقرب انجام بگیرد به حق اقرب است از آن عملی که متعاقب او نباشد. این‌ها مال چیست؟ مال همین اخلاق روحانین است «تَحَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيْنَ تَكُونُوا مِنْهُمْ أَوْ تَكُونُوا مَعَهُمْ».

خداوند متعال به مقتضای این مسئله، به مقتضای تساوی و آن جنبه عامی که نسبت به همه مخلوقاتش دارد به همان جنبه، فیض و اعطاء و رزق خود را نسبت به همه یکسان و بدون تفاوت جاری می‌کند البته فیض خدا متفاوت است، فیض عام است، فیض خاص است. و آن خاص هم که خودش مراتبی دارد و هر کسی را بر طبق مشییت خودش و بر طبق تقدیر، انجام می‌دهد این را کم او را زیاد،

فردا او را زیاد این را کم، این را از این طرف او را از آن طرف، این‌ها همه‌اش برای این است که انسان

در این کم و زیاد، آن علم به توحید و علم به حقیقت و منشأ و سبب و مسبب الاسباب برای او حاصل بشود این‌ها همه‌اش مال این است.

از یک طرف به یک شخص زیاد می‌دهد و همراه با زیاد دادن، افراد مستمند و محتاج را در خانه‌اش می‌فرستد. از یک طرف به یک شخص نمی‌دهد و بر اثر ندادن، او را به خود متوجه می‌کند و او را جذب به خود می‌کند و حواس و فکر او را متمایل به خود می‌کند. این از این طرف. این‌ها همه‌اش حساب است ها! این که خداوند الآن اعطاء می‌کند این اعطاء از کجا آمده؟

یکی از تابعین در زمان امام صادق علیه السلام از کوفه حرکت می‌کند و به سمت مکه می‌خواهد بیاید. پولی را جمع کرده بود و می‌خواست بیاید برای مکه حج انجام بدهد البته حج واجب خب نبود همین که از کوفه می‌آید بیرون، در منزل اول به یک خرابه‌ای می‌رسد قبل از این که از کوفه خارج بشود می‌بیند یک زنی آن‌جا دارد دنبال یک چیزی می‌گردد یک چیزی دستش است و ظاهراً میته‌ای بوده! چه بوده، می‌رود سؤال می‌کند خانم این چیست و فلان؟ [اول] نمی‌گوید بعد می‌گوید، می‌گوید من علویه هستم و شوهرم مدتی است فوت کرده و ما پول نداریم، پول نداشتیم برای این که [چیزی تهیه کنم] و چند روز است بچه‌های من گرسنه هستند امروز آمدم دیدم که یک مرغی، فلانی، دیدم که افتاده، اینجا مرده، گفتم که همین را از باب اکل میته بردارم ببرم منزلمان. این آن کیسه پولی که برای حجش بوده آن کیسه را می‌دهد به همین خانم و مخدره و برمی‌گردد. پول دیگر نداشته برای حج، پول حجش را می‌دهد به این و برمی‌گردد به منزلش. به او می‌گویند چیه؟ فلان و این حرف‌ها، چرا! نرفتی؟ می‌گوید منصرف شدم. برایم بداء پیدا شد و آمدم، نمی‌روم. شب پیغمبر اکرم را خواب می‌بیند و حضرت به او می‌فرمایند که فرزند مرا شما اکرام کردی، فرزند مرا اکرام کردی من یک ملک را موکل کردم که هر سال برای شما یک حج انجام بدهد تا روز قیامت، می‌خواهی مکه برو هر سال، می‌خواهی نرو، این صبر می‌کند [از این قضیه می‌گذرد].

افراد می‌روند مکه و برمی‌گردند همه به هم می‌گویند خب حاج آقا! حج شما قبول، شما را تو عرفات دیدیم، شما را تو منی دیدیم، شما را بین زمزم دیدیم شما را توی صفا و مروه دیدیم! می‌گوید الحمدلله! نه به روی خودش می‌آورد، نه هیچ. این قضیه چیست؟ این آن حسابی است که هست.

آن حسابی است که روی آن حساب همه اشیاء عالم و نظام عالم دقیق انجام می‌شود. و ما هم خیال نکنیم حالا فرض کنیم که در یک جا، اگر بخل کردیم او برای ما باقی می‌ماند. منی که یک طلبه هستم وظیفه من این است که اگر شخصی بیاید و از من مسئله‌ای را بپرسد بخل نکنم آنچه را به

نظم

می‌رسد بگویم، یک وقتی تکلیفم اقتضاء می‌کند نگویم، او یک مطلبی است ولی یک وقتی بخل می‌کنم می‌خواهم این مطلب علمی را برای خودم نگه دارم به یک مطلبی رسیده‌ام می‌خواهم برای خودم بماند کسی نداند خدا می‌گوید خیلی خوب! نمی‌خواهی نگو اما تو یک مطلب نگفتی، ما هم از یک میلیون مطلب تو را منعت می‌کنیم حالا برو.

فلان فقیر می‌آید در آنجا انسان می‌تواند به او کمک بکند، و بخل می‌کند و نمی‌کند، خدا می‌گوید ندادی به او، عیب ندارد نده، ما تو را از هزارها هزار نعمتی که باید به تو برسد نگاهت داشتیم حالا می‌توانی برو به آن برس، فلان جا انسان یک کمکی از دستش بر [می] یاید [که] انجام بدهد به یک شخص بینوای مستمندی، بار او را بردارد کمکی [به] او بکند انجام نمی‌دهد خدا می‌گوید همچنین تو را توی عقبات روز قیامت نگاهت می‌داریم که به یاد بچگی ات بیافتی تو الآن بار این ضعیف و این پیرزن را بر نمی‌داری؟ به خانه نمی‌رسانی؟ وقتی می‌بینی الآن این پیرمرد این پیرزن دارد می‌رود یک زنبیل دستش است باید کمک بکنی باید بروی برسانی، نمی‌کنی، نکن، هیچ مشکلی نیست اما روز قیامت هم ما هستیم، آنجا را چکار می‌کنید؟ این‌ها مال چیست؟ این‌ها همه‌اش مال این است که عالم نظام دارد.

این جا آقا حکومت شیر تو شیری که بعضی‌ها این ور آن ور می‌بینند نیست آقا! نظام دارد.

یعنی چه؟

یک خطور اگر کسی بکند، مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه ایشان در یکی از سفرهای مشهد، یک شخصی با ایشان بود یک روز آن شخص منزل ما آمده بود دعوت داشت یک شخص دیگری هم از همین رفقا آنجا بود، داشت وضو می‌گرفت حالا بنده خدا چه بود این یک خیالی کرد. یک مثلاً یک چیز، این بنده خدا، آدم صالح است آدم خدمتکار است معین است، مساعد مرحوم علامه، خدا خیرش بدهد، این حالا داشت وضو می‌گرفت حالا همچنین یک نیتی کرده بود که مثلاً این که این جوری خیلی زیاد طولش می‌دهد یا مثلاً این چه قصدی دارد یک نیت، می‌گفت سر سفره نشسته بودم یک مرتبه آقا وارد شدند یک نگاهی به من کردند که یاد عزرائیل افتادم آن وقت تو همان نگاه فهماندند که چرا در حقّ یک همچنین شخص این خطور برایت پیدا شد؟ هم نگاه می‌کنند هم حالیش هم می‌کنند دیگر، نظر، نگاه. برای چه یک همچنین خطوری برایت پیدا شد؟ این حالا این جوری دلش می‌خواهد وضو بگیرد. این جوری می‌خواهد بگیرد به تو چه مربوط است؟ شما بخواهی حالا یک نیت چیزی بکنید.







یک خطور در ذهن انسان می‌گذرد این خطور تو پرونده ثبت است حالا انسان روی آن خطور  
بباید اقدام کند، بیاید عکس‌العمل نشان بدهد. مسائل خارجی که دیگر اوایلا او که دیگر، او که دیگر  
به قول [بعضی‌ها] هیچ، آن‌که هیچ! نه! همین قدر یک خطور، یک خطور.

این مسئله **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَلَّهُ فِيعَطِينِي** و **ان كُنْتُ بَخِيلاً مَالٍ** چیست؟ چرا و ان كُنْتُ  
بخيلاً؟ چرا؟ چون دو مطلب [است]، مطلب اول این که ما خودمان را با افراد دیگر مشترك نمی‌بینیم  
این يك مسئله است و این يك نقطه. مسئله دوم این که ما این مال و ملکیت را از دیگری نمی‌دانیم این  
را مال خودمان می‌بینیم. مسئله سوم این که این ملکیت و مال را قابل زاول می‌دانیم در صورت اعطاء.  
آن حدیثی است از پیغمبر اکرم که داشتند می‌رفتند بیرون مدینه، یک گوسفندی در منزل بود  
به یکی از این زوجاتشان فرمودند این گوسفند را بکش همه را به فقرا بدهد. وقتی برگشتند حضرت  
فرمودند دادی؟ گفت بله ولی یک کتف باقی ماند حضرت فرمودند همه‌اش باقی ماند غیر از یک کتف<sup>۱</sup>  
اونی که داده می‌شود باقی است، نه اونی که مانده، اونی که مانده هنوز لنگ در هوا هست، که باقی  
هست یا باقی نیست؟ اگر خودت خوردی باقی نیست اگر دادی به بقیه، باقی است.

البته خُب انسان برای خودش هم باید به اندازه کافی [نگه دارد] در قرآن هم می‌فرماید که:  
**«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»**<sup>۲</sup> آیه دیگری هم  
داریم که **(وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ  
وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)**<sup>۳</sup> آن نصیب را انسان باید داشته باشد دیگر،  
خودش عیالاتش، افراد.

و نسبت به سایر مسائل هم خب همین‌طور آیه شریفه می‌فرماید. **«مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ اللَّهُ  
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»**<sup>۴</sup> کیست که به خدا قرض بدهد؟ و خدا مضاعف بهش  
می‌دهد

<sup>۱</sup> پیدا نشد.

<sup>۲</sup> سوره الإسراء، آیه ۲۹.

<sup>۳</sup> سوره القصص، آیه ۷۷.

<sup>۴</sup> ۴. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

فیضاعِفَه له، قرض بدهد بینید چقدر در اینجا خدا تنازل کرده؟ مالی را که خدا به انسان داده است خدا گفته این مال، مال تو، این مال، مال تو، مال من نه، اما، بالاغیرتاً یک درخواست از تو می‌کنیم این را به یک فقیری که می‌آید قرض بده، مومنی که می‌آید درخواست می‌کند به او قرض بده و در روایت داریم قرض به مومن قرض به خداست، البتّه این معنا، معنای چیست؟ معنا، معنای ملکیت در مال است.

در علم همین‌طور است در قدرت همین‌طور است در مسائل دیگر همین‌طور است. کیست که به خدا قرض بدهد؟ از علمش دیگران را مُتَنَفَع کند؟ نگوید این علم مال من است نگوید او تبتّه علی علم نگوید این مال من است. بیاید وقت دارد برای یک کسی یک درس بگذارد چه اشکال دارد؟ فیضاعِفَه له خدا بهش زیادی می‌دهد خدا بهش اضافه می‌دهد.

این قرض یعنی چی؟ از نظر فقهی قرض عبارت است از اعطاء عینِ سواءٍ کانَ درهماً او دیناراً او غیر ذلک به عوض فی اجل که همان عوض چیست؟ در مقابل برای انسان [باشد]. این می‌شود چی؟ قرض. من کتابی را به شما قرض می‌دهم. یک ماهه شما آن کتاب را به من برگردانید. هزار تومان قرض می‌دهم شما مصرف می‌کنید یک ماهه هزار تومان برمی‌گردانید و هَلُمَّ جَرّاً. این عبارت است از قرض.

حتّی مسئله این است که انسان وقتی که دارد از یک شخص قرض می‌گیرد خیلی راحت می‌رود قرض بگیرد ولی موقعی که دارد قرض می‌پردازد بخل می‌کند و سستی می‌کند این‌ها مال چیست؟ این‌ها مال چیست؟ این‌ها مال همین مسئله کثرت است دیگر. مسئله‌ی کثرت طلبی است دیگر، در حالی که باید به عکس باشد وقتی که انسان می‌خواهد قرض بگیرد باید خلاصه تأمل کند مسامحه کند در گرفتن، و وقتی دارد قرض می‌گیرد دائماً باید ذهنش این باشد که من مقروضم، من مقروضم، هی باید پردازم، باید بروم چکار بکنم. ولی می‌بینیم چیست؟ اصلاً عوض است مسائل عوض می‌شود چرا؟ چون هر چه این خود دیدن و برای خود انگاشتن و خود را محور دیدن تقویت بشود این جنبه‌ی جود و این جنبه اعطاء کمتر می‌شود حتی نسبت به اون‌ی که به دیگران هم مقروض است حتی نسبت به این قضیه.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» کیست که به خدا

قرض بدهد؟ کیست در راه خدا انفاق کند؟ انفاق به مال، انفاق به علم، انفاق به کمک به مردم، انفاق به رزق، انفاق به عنوان رفع حوائج، کیست این کار را بکند تا خدا در مقابل بهش عوض بدهد؟ حالا این‌ها

همه از یک مبدأ آمده‌ها، این را یادش رفته که تمام این اموال و این علم و این قدرت و این جمال و این کمال و این‌ها، همه از یک مبدأ آمده حالا آن مبدأ این‌ها را ندیده می‌گیرد می‌گوید بابا دو روز، این حسابی که تو در بانک داری این حساب اگر یک سال هم مراجعه نکنی این پول‌هایت آنجا است، حالا این از این حساب توی آن حساب باشد.

این آدم قبول نمی‌کند از این حساب توی آن حساب باشد فقط جایش عوض شده پول تو که از بین نرفته پول تو، توی جیب مردم است پول هیچ وقت از بین نمی‌رود از این جیب می‌رود آن جیب از این جیب می‌رود توی این جیب، از این جیب می‌رود توی آن شهر، از آن شهر می‌رود ..... پول خاطرتان جمع، از بین نمی‌رود مگر بسوزانندش، هیچ از بین نمی‌رود حالا از این ور درآمده رفته فرض کنید در یک کره دیگه، خب رفت که رفت. خب پول که هست، هست. هیچی از بین نمی‌رود خاطرتان جمع، حالا یک چرخ می‌زند دوباره همان جا برمی‌گردد دوباره اینجا، یا بر نمی‌گردد. ولی واقعیتش در پرونده ثبت است. آن از بین نمی‌رود.

حالا خدا آمده تنازل کرده گفته من این پول را بهت داده‌ام ما روی کرامت خودمان چشممان را می‌بندیم. ولی بالاخره تو هم یک مقدار بابا شعور داشته باش تو هم یک مقدار فهم داشته باش اینکه الان بنده‌ای است مثل تو و به واسطه جهتی از جهات، گرفتار است خب چرا کمک نمی‌کنی؟ چرا کمک نمی‌کنی؟ این مسائلی را که من خدمتتان عرض می‌کنم. این مسائل را مرحوم آقا در زمان حیات خودشان بارها تذکر می‌دادند.

چه کسی این کار را می‌کند؟ همین رفقایشان، همین رفقایشان. یکی از دوستان مشهد ما یک گرفتاری برایش اخیراً پیش آمده، ایشان به من گفت در همین سفری که دو هفته پیش من رفتم مشهد، گفت آقا! فلان کس، فلان کس و من می‌دانم ندارد این را بنده یقین دارم ندارد به من تلفن زدند که تا چندم فلان به شما مهلت می‌دهیم و الا هر چه دیدی دیگر از چشم خودتان دیده‌اید! بعد این آقا به من می‌گفت چیست؟ گفتم این دیگر سلوک ناب است یک چیزهایی ناب درآوردند، این سلوک ناب است دیگر، این سلوک، این سلوک این جا می‌کشاند آدم را، خیلی! واقعاً دیگر عالی است. یعنی اصلاً دیگر بالاتر از این نمی‌شود اصلاً تصور کرد! آقا فلان کس به فلان کس پول می‌دهد در ازاء بهره‌ای سی درصد، آخر بابا ده درصد. فلان درصد! فلان! می‌گوید نه! من اینقدر می‌دهم من اینقدر! و اگر نکنی چه می‌کنم و تعقیب می‌کنم و چکار می‌کنم! کی؟ همین سئالک محترم ما الحمدلله، بر مدافعين حقّ و حقیقت و فضیلت و این‌ها! این‌ها البته مال ما که نیست! این‌ها مال غریبه‌هاست! آقا داشت بالای منبر می‌گفت آقا بدهید در راه خدا، زنش رفت هر چه داشت داد گفت زن! من این‌ها را برای مردم می‌گویم نه برای خودمان، برای خودمان که نمی‌گویم.



ولی ما تعجب نکنیم، آقا هیچ تعجب ندارد اصلاً، چرا؟ چون مسئله روشن است کسی این مطالب را می‌گفت که خودش اوّل شخصی بود که به این مطالب عمل کرده و این برای ما تمام است ما دیگر



نیاز به کسی نداریم نیاز به چیزی نداریم. آخه یک نفر با ریش سفید یک عمر ذاکر اهل بیت توی این خونه ذکر امام حسین و مدح امام حسین و ائمه را کرده بعد این موقع سر پیری این بدهند دستش که می اندازیم ات تو زندان اگر ندهی! خیلی! واقعاً این دیگر شاهکار است! اینکه دیگر خیلی عالی است! این همه اش مال چیست آقا؟ مال بیراهه رفتن است وقتی انسان بیراهه برود، مسئله به کجا می رسد؟ به اینجا کشیده می شود دیگر، مسئله به اینجا کشیده می شود.

حالا شما آمدید و این کار [را] کردید خیلی خوب، بکن. سوار ماشین می شود و می رود اینجا یک ماشین از رویت رد می شود تمام آنهایی که گرفتید به اضافه سه برابر باید بدهید هیچ هم به حساب نمی آید. هیچی هیچی به حساب نمی آید. آخر یا انسان وقتی که می آید در اینجا با قبول این معیارها و مبانی بیاید یا نیاید دیگر. آخر شما که دارید می آید اینجا بالأخره اینجا یک مبانی دارد برای خودش، یک مقرراتی دارد یک قوانینی دارد کاغذ که نفرستادند برای کسی، تازه این مطالب چیست آقا؟ این مطالب مال اصول اولیه و بدیهی قضیه است. نه مربوط به سلوک! این مربوط به انسانیت است اصلاً مربوط به سلوک نیست مربوط به اسلام نیست مربوط به تشیع نیست این به انسانیت برمی گردد حالا ما از انسانیت برویم روی اسلام و بعد هم تشیع و بعد هم سلوک اصلاً دیگر آن .... نه آقا! این نیست اصلاً، ما از مسائل انسانی بدور افتادیم نه از مسائل سلوکی! از این ها چی؟

**(هُمُ الَّذِينَ يُفُولُونَ لَا تَنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ)**<sup>۱</sup> می گویند به پیغمبر و دورووری های پیغمبر و حواریون شان پول ندهیم تا اینکه بر اثر فشار زندگی و این حرف ها بروند، از دور پیغمبر بروند، نرویم بهشان پول بدهیم نرویم بهشان کمک بکنیم نرویم بهشان از مسائل و وجوهات و فلان و این حرف ها پردازیم باید بیایم به یکی دیگر بدهیم تا اینکه این دورووریا بروند، این ها چیز نشوند! احمق ها. و **لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ** خزائن سموات مال خداست، خزائن مال خداست این حرف ها چیست؟ و لکن المنافقون لا يفقهون، منافقین نمی دانند. این چیزهایی که من خدمتان عرض می کنم چیزهایی است که من با گوش خودم شنیدم ها! نه اینکه خیال کنید از خودم درمی آورم سابق شنیده ام الان دارم می گویم یک چیزی. سابق بر این، گذشته ها. آخر مگر حق را می شود با شایعه درست کرد؟ مگر حق را می شود فروخت؟ مگر حق را می شود معاوضه کرد؟ مگر حق را می شود؟ یعنی چی؟ این حرف ها چیست؟

<sup>۱</sup> سوره منافقون، آیه ۷.

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أُنْطِعُمْ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup> در سوره یس است دیگر، وقتی می گویند انفاق کنید می گویند که چی؟ می گویند: «أَنْطِعُمْ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ.» اگر خدا می خواست انفاق می کرد. بله که اگر خدا می خواست انفاق می کرد ولی خدا می خواهد این نعمت نصیب تو بشود خدا این پول را که می خواهد به آن بدهد این پول را به این می دهد بعد می گوید تو برو از این بگیر و آلا این همان پول را می تواند به او بدهد. جایش را عوض کند. مشتری که می خواهد بیاید اینجا، این مشتری را بفرستد اینجا، آن وقت در این وسط می خواهد یک چیزی گیر این بیاید. وصیت می کنند به ثلث، اصلاً این وصیت به ثلث غلط است، وصیت به ثلث یعنی چی؟ آقا می خواهی در راه خدا پول بدهی همین الآن تو این دنیا بده! وصیت به ثلث معنا ندارد. همین الآن تا وقتی زنده هستی.

آن روایت را شنیده‌اید که آن صحابی از دنیا رفت در مدینه، بعد وصیت کرد که پیغمبر بیایند اموالش را ببخشند و فلان، آمدند آن خرماهایی که در انبارش بود دادند بعد یک خرما می له شده بود، حضرت برداشتند این خرما را گفتند اگر این را زمان حیاتش می داد بهتر بود.<sup>۲</sup>

چرا؟ چون خرما دادن بعد از موت روغن چراغ ریخته نذر امامزاده است حالا یکی می بیند از دنیا می رود دستش کوتاه است [می گوید] این پول [را] هم بدهید وصیت [می] کنم به فقرا بدهند! این روغن چراغ ریخته است. آن مقدار نفعی که می برد آن مقدار نفعی است که فقط به آن شخص مستمند می رسد اما آن نفع مهم که هزارها برابر، آن نفع ارزش دارد آن اخراج المال من نفسه است این دیگر در اینجا نیست آن «اخراج المال من نفسه و من قلبه» آن در زمان حیات است نه در زمان ممات. در زمان ممات اخراج المال من نفسه ندارد فقط يك قسمت جزئی از منافع و از ثبوبات قسمت این شخص می شود. میلیون‌ها میلیون هدر رفته يك تیکه‌اش .... می گوید صبر کنم تا مردن از این مالم استفاده کنم. هی اضافه کنم. اضافه کنم. وقتی که مردم خب حالا مردم دیگر حالا که مردم دیگر حالا چه گیر ورثه بیاید چه گیر کسی دیگر بیاید حالا دو سومش را می دهیم به ورثه يك سومش هم روضه سیدالشهداء بخوانید، اطعام مساکین بکنید و چکار بکنید! نه جانم این فایده ندارد، اینکه فایده ندارد.

<sup>۱</sup> آیه شریفه ۴۷، سوره مبارکه یس

<sup>۲</sup> پیدا نشد



می دانی مثل چیست؟ مثل این‌هایی که می‌آیند پیش انسان خمس حساب می‌کنند الآن بهش خمس تعلق گرفته برمی‌دارد چک سه سال دیگر می‌دهد. این یک شاهی ارزش ندارد وبری الذمه نخواهد شد. هم مشغول الذمه خواهد ماند! این چه حساب می‌کند؟ این حساب را می‌کند [که] فعلاً با این پول، ما منافع را بدست بیاوریم که جبران آن پولی هم که [خمس می‌دهیم] بشود! نه جانم نه خیر. ابدأ به حساب شما نخواهد آمد. و شما بری الذمه نیستید باید بپردازید لطفاً، باید بدهی دیگر، خب مگر اینکه انسان خودش ببیند که آن موقع مقتضی چه هست؟ فلان؟ اصلاً می‌تواند یا نه؟ آن یک مطلبی دیگر است.

موقع سال که می‌شود می‌گویند [زکاة] به طلا و فلان و این حرف‌ها در صورتی که باشد تعلق می‌گیرد برمی‌دارند بازی درمی‌آورند سر چیز و آن به زنش می‌بخشد و می‌گوید من این را به تو بخشیدم که وقتی سال گذشت دوباره به من ببخشی او می‌گوید خب دیگر این الآن بخشش است دیگر! تمام این‌ها آقا کلاه شرعی است و کلاه شرعی هم تازه نیست خودش را دارد گول می‌زند! هیچ این‌ها بری الذمه نمی‌شود خدا که می‌گوید باید زکاة را بدهی یعنی باید بدهی مُعْطَلًی ندارد.

**مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرِضُ اللَّهُ** یعنی چی؟ یعنی وجوهات را حساب کردن یعنی اموال فقرا را دادن، للسائل و المحروم آن‌ها را باید دادند، آن‌هایی که فقیر هستند باید دادن به محتاج و مستمند باید دادن، این‌ها معناست نه اینکه با کلاه شرعی خیال بکنید عوض کردید گول می‌زنید! کی را گول می‌زنی؟  
**وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** (آیه حج) کسی که مستطیع است باید حج برود اشهر حج چیست؟ می‌گویند اشهر حج شوال و ذی‌العقده ذی‌الحجه من شنیدم بعضی‌ها تا همین روز قبل از شوال پول حج که پیدا می‌کند این را می‌بخشد به پسرش می‌بخشد به فلانش که بگوید که خب من در حج مستطیع نیستم غلط کردی خدا پدرت را درمی‌آورد چی چی مستطیع نیست؟ اشهر حج نه به معنای شرط و جوب است به معنای شرط واجب است یعنی در این ماه‌ها شما دیگر نمی‌توانید این را صرف در موارد مفید کنید اما تعلق استطاعت شرط و جوب به نحو اطلاق است.

---

<sup>۱</sup> آل عمران، آیه ۹۷

وَكَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ يَعْنِي هَر كِي مُسْتَطِيعٌ شَد بَايَد حِجِّ بَرُودِ اِگَر شَمَا دِه مَاه قَبْلُ اَز حِجِّ مُسْتَطِيعٌ شَدِيد نَمِي تَوَانِيد اَيْن مَال رَا خَرَج بَكْنِيد بَايَد نَگِه دَارِيد. حِجِّ بَا اَن بَرُويد مُتَهِي شَارِع بَه شَمَا فُرْجِه مِي دِهَد اِگَر يَك مُورِدِ ضَرُورِي پِيش اَمَدِ خَرَج بَكْن، ضَرُورِيَا نَه اَيْنَكِه بَرُدَارِي پُولْت رَا يَك مَاشِين بَرَاي زِيد بَخَرِي يَك مُوتُور بَرَاي عَمَر و بَخَرِي يَك نَمِي دَانَم چِي چِي بَرَاي خَالِد بَخَرِي ....  
نَخِير! اسْتِطَاعَت بَه نَحْو اِطْلَاقِ خُودِش مُؤَجَّزٌ بَرَاي حِجِّ اسْتِطَاعَتِ مُتَهِي دَر اِشْهَرُ حِجِّ دِيگَر مُوَارِدِ مُفِيدِي كِه بَرَاي اِنْسَان، مَخَارِجِ عَادِي هَسْت دِيگَر دَر اَنجَا نَبَايَد دَسْت بَزَنَد اَمَّا شَارِعِ اِجَازِه دَادِه تَا قَبْلُ اَز اَن، اَيْن مَخَارِجِ رَا اِنجَام بَدِهَد و لَذَا بَسِيَارِي اَز اِفْرَادِ هَسْتَنْد كِه اَيْن هَا حَرَكْتِشَان بَسُوي مَكِه چَهَار مَاه طُول مِي كَشَد. يَعْنِي بَايَد اَز رَجَب رَاه بِيَا فْتَدِ پِيَا دِه بَا كَجَاوَه فِلَان بِيَايَد بَرَاي [مَكِه] شَعْبَان بَايَد حَرَكْت بَكْنَد تَا بَه [ ] [مَكِه] كِه [ ] مِي رَسَد مَوْعِ حِجِّ بَشُود اَيْنَكِه نَمِي تَوَانِيم بَگُويَم دَر مَوْعِ [حِجِّ] اسْتِطَاعَتِ.

دَر زَمَانِ هَايِ سَابِقِ چَنْد مَاه طُول مِي كَشِيد تَا [بِه] مَكِه مِي اَمَدَنْد هَمِه كِه خَانِه شَان مَدِينِه نَبُود يَكِي اَن وَر دُنْيَا بُود. اَن وَر دُنْيَا هَم بَا هَوَا پِيْمَا و مُوشَك كِه نَمِي اَمَدَنْد بَا اِلَاغِ كَجَاوَه و اَيْنَا مِي اَمَدَنْد، شَش مَاه طُول مِي كَشِيد اَقَا! پَنْج مَاه طُول مِي كَشِيد تَا بِيَايَد بَه مَكِه بَرَسَد.

و اَلآن اَيْن يَكِ اِشْتِبَاهِي اسْتِطَاعَتِ كِه فُقَهَا دَر اَيْنجَا مَرْتَكَبِ شَدَنْد كِه اِشْهَرُ حِجِّ رَا شَرْطِ بَرَاي وَجُوبِ مِي دَانَنْد بَلَكِه شَرْطِ بَرَاي وَاجِبِ اسْتِطَاعَتِ يَعْنِي دَر مَوْعِي كِه اَيْن مَاه حِجِّ حُلُولِ كَرْدِ دِيگَرِ اَن اسْتِطَاعَتِ مُنَجَّزٌ مِي شُود نَه اَيْنَكِه اسْتِطَاعَتِي نَبُودِه اسْتِطَاعَتِ بُودِه و لِي شَارِعِ اِجَازِه مِي دِهَد تَا اَيْنَكِه دَر مُوَارِدِ ضَرُورِي اِنْسَانِ خَرَجِ بَكْنَد و لِي دَر مَوْعِ حِجِّ دِيگَرِ فِقْطِ بَايَد اَيْن مَال رَا اِخْتِصَاصٌ بَه مُورِدِ حِجِّ [قَرَارِ بَدِهَد] تَا زِه اَيْن عِنْوَانِ مُشِيرِ اسْتِطَاعَتِ نَه عِنْوَانِ اسْتِغْلَالِ، نَسْبَتِ بَه اِفْرَادِي كِه دَر اَيْن مَاه شُؤَالِ و ذِي الْقَعْدِه مِي خَوَاهَنْد حَرَكْتِ بَكَنْدَنْد نَه نَسْبَتِ بَه اَن اِفْرَادِي كِه اَيْن هَا اَز زَمَانِ گُذَشْتِه بَايَد بَرَاي حَرَكْتِ و زَادِ و رَا حِلِه و امْتَالِ ذَلِكِ رَا دَاشْتِه بَاشَنْد، نَسْبَتِ بَه اَن هَا نَدَارَد. اَن وَقْتِ شَمَا نَگَا مِي كَنِيد مِي بِينِيد كِه اَقَا پُولِ دَارَدِ مَسَامَحِه مِي كَنْد. مِي گُويَد اَقَا مِي خَوَاهَمِ اسْمِ بَنُويَسْم. چِي چِي مِي خَوَاهِي شَمَا اسْمِ بَنُويَسِي؟ شَمَا كِه اَلآنِ پُولِ دَارِي و دِه مِيلْيُونِ پُولِ دَارِي. بِيَسْتِ مِيلْيُونِ دَارِي وَاجِبِ اسْتِطَاعَتِ كِه اَز طَرِيقِ اَزَادِ بَرُوي، فَرْدَا اَمَدِ شَمَا مُرْدِي دِه مِيلْيُونِ بَايَد خَرَجِ بَكْنِي بَايَد مَكِه رَا بَرُوي اِگَر صَدِ مِيلْيُونِ هَمِ شُدِه، دَارِي بَايَد خَرَجِ بَكْنِي بَايَد مَكِه بَرُوي، صَدِ مِيلْيُونِ بَشُود، شَرْطِ نَدَارَدِ مَحْدُودِيَّتِ نَدَارَدِ بَلِه اِگَر رَاهِ مَنَحْصَرِ شُدِ بَه هَمِينِ طَرِيقِ، خَبِ بَه اَيْنِ طَرِيقِ بَايَد بَرُودِ اَن دِيگَرِ يَكِ مَسْئَلِهِ دِيگَرِي اسْتِطَاعَتِ. بَايَدِ مَكِه اَشِ رَا بَرُودِ. اَيْنِ چِيَسْتِ؟ اَيْنِ «و اِن كُنْتُ بَخِيْلًا حِيْنَ يَسْتَقْرِضُنِي» وَقْتِي خُودَا اَز مَا مِي خَوَاهَدِ بَرَايِ قَضِيَه، مَا چِي هَسْتِيمِ؟ مَا بَخَلِ مِي كَنِيمِ اِشْكَالِ مِي تَرَاشِيمِ اَيْنِ وَر شُدِه اَن وَر شُدِه فِلَانِ شُدِه حَالَا كِي بَرُومِ؟

بگذارم هوا خوب بشود فصل مکه، مکه مناسب باشد چی بشود این نیست قضیه. این‌ها همه‌اش مالِ چیست؟ این‌ها همه‌اش مال جهل است. وقتی انسان جاهل است نسبت به مبدا، وقتی جاهل است نسبت به منشاء، وقتی جاهل است نسبت به منبع، وقتی جاهل است نسبت به حقیقت نزول فیض و نزول وجود

در همه، در این عالم کثرت، وقتی نسبت به این قضیه جاهل است چکار می کند؟ این صفت این صفت بخشش این صفت جود این صفت اعطاء در او کم رنگ می شود چون جاهل است دیگر. ولی خدا چیست؟ خدا جاهل نیست اولیاء خدا جاهل نیستند ائمه علیهم السّلام پیغمبران، این ها هیچ کدام جاهل نیستند چون جاهل نیستند می دانند این مال، مال خداست.

در روایت عنوان بصری ان شاء الله همه ی مان خواندیم دیگر ان شاء الله هفته ای دو بار را می خوانیم مطالعه می کنیم یادمان نمی رود، در این روایت عنوان بصری، امام صادق علیه السّلام به عنوان چه می فرماید؟ می فرماید همه ی اموال را اموال الله بدان و تو وکیل امین هستی این اموال در دست تو است و باید بله در موقع اعطاء، رعایت تکلیف و رعایت آن موقعیت خاص را داشته باشید. ولی مال را باید مال خدا بدانیم.

خب خیلی فرق می کند قضیه، که انسان ورود و خروج، دخل و خرج را از یک مبداء بداند، یک مبداء این مال را وارد کرده و همان مبداء این مال را خارج کرده، چقدر واقعاً دیگر برای انسان جالب و زیبا می شود چقدر دیگر برای انسان جمیل می شود. که انسان احساس بکند مبداء دخل و مبداء خرج هر دو یکی است اصلاً این اینجا کاره ای نیست و همین قضیه کم کم موجب بشود که آن صفات دیگر توحیدی در انسان تجلی و ظهور پیدا بکند.

خب مطلب طول کشید مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم. باز اگر ما بخواهیم دیگر هی شرح بدهیم این مثل همان «الحمد لله الذی ادعوه فیجیبی» می شود. حالا ان شاء الله تا دیگر خدا ببینم چه می خواهد.

امیدواریم که خداوند ما را از صفات عالم کثرت و اهویه نفسانیه بیرون بیاورد و صفات روحانیون را در وجود ما محقق گرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد